

ضرورت تبلیغ اعتقادات دینی در تمام ابعاد زندگی اجتماعی و سرکوب عناصر غیردینی بود. توسعه حوزه مذهبی را مد نظر داشت. برنامه ضداستعماری شامل پاکسازی سازمان‌های کشوری از عناصر خارجی، جلوگیری از نفوذ خارجی و قطع وابستگی اقتصادی به خارج بود. برنامه لیبرال شامل احترام به آزادی‌های فردی و اصلاح دستگاه بوروکراسی می‌شد. اما پس از چند ماه، برنامه لیبرال کنار گذاشته شد. برنامه ضداستعماری و به خصوص اسلامی در صدر دستور کار قرار گرفت. با این که چند جریان دیگر دینی هم در این دوره شکل گرفتند و یا تحکیم شدند^۷ اما نبض جریان دست شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی ماند.

می‌دانیم که حمله جنبش انقلابی به حکومت سلطنت «گازانبری» بود. یعنی از یک سو نهادهای «انقلابی» را خارج از دستگاه دولت تشکیل داد. از سوی دیگر پست‌های عالی بوروکراسی را در دست گرفت. پس از روی کار آمدن دولت موقت، پست‌های عالی بوروکراسی به میانه‌روهای طرفدار دولت موقت سپرده شد و پست‌های عالی نهادهای انقلابی در دست روحانیون انقلابی قرار گرفت. بدین‌سان رقابت و سپس مبارزه بی‌امانی میان میانه‌روها و انقلابیون از طریق این نهادهای جدیدالتاسیس (یعنی کمیته‌های انقلاب، سپاه پاسداران و دادگاه‌های انقلاب) شکل گرفت.

در واکنش به این شرایط، بازرگان دست به تحریک سیاسی زد. این واژه را در دل عموم مردم بیدار کرد که تغییرات سریع انقلابی به هرج و مرج می‌انجامد و به کشور صدمه می‌زند و آینده‌ای نامعلوم را پیش روی می‌آورد. به خصوص به پاکسازی‌های وسیع ارتش، قطع روابط سیاسی با

۷- از جمله گرایش حجتیه که به محافظه‌کاری غلیظ و ضدبهای معروف بود. این گروه پس از کودتای ۱۳۳۲ توسط محمود حلبی بوجود آمد. تفسیری خاص از متون دینی به خصوص مسئله بازگشت آخرین امام شیعیان ارائه داد. فعالیت نیمه علنی داشت تا با تفسیر رهبر انقلاب مخالفت کرد. محدود و تعطیل شد.

کشورهای خارجی، اعدام مقامات عالی رتبه بوروکراسی و اعمال آمرانه فرهنگ اسلامی معترض بود.^۸ مکرراً به انقلابیون اسلامی هشدار می داد که انتقام و پاکسازی مانع پیشرفت و ترقی کشور و موجب گمراهی خواهد شد. به وضوح می گفت که چنین روش هایی برایش قابل قبول نیست.

بعد از رفتن شاه و عده ای از فرماندهان وابسته و وفادار به او، جبهه خیلی وسیعتری در داخل مملکت و در دستگاه دولت پیدا شد و این احساس و اعتقاد پدیدار گشت که باید ما انقلابمان را ادامه بدهیم و پاکسازی را از درون و بطور وسیعی انجام بدهیم. اینکار قهراً حالت دشمنی - کینه و عداوتی بین افراد علیه دولتی ها بوجود آورد، جز آنهایی که مستقیماً وارد اعتصاب شده بودند. بدنبال حالت انقلاب، حالت خاصی بنام انتقام پیدا شد که روز بروز موج آن و حرکاتش شدیدتر مملکت را فرا می گیرد. این حالت و روحیه یا جو دشمنی، پاکسازی، نفرت و انتقام مشکل و مسئله بزرگ دوران سازندگی است که تاثیر در بخش دولتی و خصوصی دارد.^۹

در برابر توسعه روزافزون جنبش انقلابی، بازرگان نظریه دو حرکتی بودن انقلاب را خلق کرد. یعنی پذیرفت که ویرانی حکومت بخش اجتناب ناپذیر یک انقلاب است. اما افزود که ویرانی پس از سقوط حکومت یک حرکت «ضد انقلابی» است. این نظریه را بعدها در کتاب معروف خود «انقلاب ایران در دو حرکت» مطرح کرد. تاکید بر این مفاهیم و پایداری در برابر برخی انتظارات انقلابیون اسلامی، بازرگان را در مقابل رهبران روحانی انقلاب قرار داد. برای درهم شکستنش اقدام کردند.

بازرگان و رهبر انقلاب

آیت الله خمینی روح غالب انقلاب ایران و بازرگان نماینده جناح اصلاح طلب آن بود. روابطشان جلوه ای از اختلاف میان مسلمانان میانه رو

۸- مشکلات و مسائل، ص ۲۵۲.

۹- مشکلات و مسائل، ص ۱۳۳.

و انقلابی است. روابطی که از چند مرحله گذشت و تحت چند عامل مختلف شکل گرفت. مهمترین آنها شکل‌گیری و استمرار حملات انقلابیون اسلامی بود.

بازرگان در اولین سخنرانی دوران نخست‌وزیری احساسات عمومی مردم مبنی بر «رهبری عظیم و عزیز آیت‌الله العظمی خمینی» را تایید کرد. در واقع و بدون تردید رهبری سیاسی آیت‌الله خمینی را پذیرفته بود. اما اولین تنش مشخص عمومی میان بازرگان و آیت‌الله خمینی بزودی و در قبال رفراندوم تغییر نظام سلطنتی به نظام جمهوری جلوه کرد. پیش‌نویس، با الهام از قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه، برای قانون اساسی ایران تهیه شده بود که در آن برخی اصول اسلامی را گنجانده بودند. در این قانون اساسی نقش خاصی برای طبقه روحانیون در نظر گرفته نشده بود. آیت‌الله خمینی خواستار رای‌گیری عمومی برای تایید یا رد این پیش‌نویس شد و بازرگان بر ضرورت تشکیل یک مجلس موسسان پافشاری کرد. سرانجام سیاست بازرگان پیروز شد و انتخابات برای مجلس خبرگان برگزار گردید. در نتیجه این انتخابات روحانیون تعداد زیادی از کرسی‌ها را بدست آوردند و توانستند اصل ولایت فقیه را به عنوان مهمترین اصل قانون اساسی به تصویب برسانند. علی‌رغم اختلافاتی که در قبال «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» بروز کرد نهضت آزادی و همفکران دیگر بازرگان در رفراندوم قانون اساسی رای مثبت دادند. بعدها سنجابی، وزیر خارجه وقت، در خاطرات خود از بازرگان نقل قول کرد که بزرگترین اشتباهش در دوران نخست‌وزیری این بود که پیش‌نویس نخست را به رای عمومی نگذاشت و پافشاری کرد که مجلس موسسان برگزار شود. به همین خاطر موقعیت روحانیون را در ساختار قانون اساسی تحکیم کرد.^{۱۰}

روابط میان بازرگان و آیت‌الله خمینی به تدریج مشکل شد. اواسط بهار ۱۳۵۸ و با هرج و مرجی که پایتخت را فرا گرفته بود بازرگان از آیت‌الله

۱۰- سنجابی، امیدها و ناامیدی‌ها، (انتشارات جبهه ملیون ایران، لندن، ۱۳۶۸) ص ۲۳۴.

خمینی خواست از قم به تهران بیاید تا از نزدیک در جریان امور روزمره مملکت قرار بگیرد. بازرگان می‌دانست که آیت‌الله خمینی، علی‌رغم اشارات قبلی مبنی بر اتخاذ موضع نظارت بر دولت، قصد درگیری مستقیم در امور روزمره مملکت را دارند. بازرگان امیدوار بود که اگر ایشان درگیر مسائل و مشکلات روزمره مملکت شود نظر خود را تعدیل خواهند کرد و نسبت به سیاست میانه‌روی دولت موقت مثبت‌تر خواهد بود. چنین تحولی می‌توانست روابط دولت موقت و شورای انقلاب را بهبود ببخشد.

اما با گذشت چند ماه و در اواسط تابستان که ناتوانی سیاست دولت موقت در برخورد با اوضاع انقلابی کشور واضح شده بود بازرگان در چند نوبت خصوصی پیشنهاد استعفاء کرد. اما تهدیداتش بیفایده بود. انقلابیون اسلامی نه تنها از تغییر سیاست‌های خود ابا داشتند که هر روز بر محتوای رادیکال آن اضافه می‌کردند. کار به جایی رسید که بازرگان علناً و رسماً تهدید کرد که اگر فشار انقلابیون اسلامی ادامه پیدا کند استعفا خواهد داد.^{۱۱} انتظارش به درازا نکشید. هنگامی که برای شرکت در جشن استقلال الجزایر به آن کشور رفت و در چارچوب جلسات آن گردهم‌آیی با زیگنیوف برژینسکی مشاور امنیت ملی امریکا ملاقات کرد^{۱۲} اسلامیون انقلابی در اعتراض و به بهانه این ملاقات سفارت امریکا در تهران را اشغال کردند. آیت‌الله خمینی حمایت خود را از این اقدام اعلام نمود. بازرگان دیگر تاب تحمل نیاورد. استعفایش را رسماً اعلام کرد. با این که بعدها مکرراً اعلام کرد که استعفایش به دلیل اشغال سفارت امریکا نبود و به خاطر تکمیل مأموریت کلی دولت موقت بود، اما نمی‌توان هم زمانی این دو واقعه را صرفاً تصادفی دانست. انقلابیون استعفای دولت لیبرال را جشن گرفتند. آیت‌الله خمینی اشغال سفارت

۱۱- مشکلات و مسائل، صص ۶۱ تا ۶۶.

۱۲- برای جزئیات ملاقات رجوع کنید به

امریکا و تحولات بعد از آن را آغاز «انقلاب دوم» و انقلابی بزرگتر از انقلاب اول، ضد سلطنتی، اعلام کرد. اشغال سفارت در واقع تیر خلاص دولت موقت بود.

در یکی از آخرین سخنرانی‌های قبل از استعفا، بازرگان به ملایمت از «آقای خمینی» و سیاست انقلابیون اسلامی انتقاد کرد و نسبت به جریان انقلاب هشدار داد. در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی نوشت «نظر به این که دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف‌نظرها انجام وظائف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و اینجانب مدتی است غیر ممکن ساخته و در شرایط تاریخی حساس حاضر نجات مملکت و به ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی‌باشد بدین وسیله استعفای خود را تقدیم می‌دارد تا به نحوی که مقتضی می‌دانند کلیه امور را در فرمان رهبری گیرند و یا داوطلبانی را که با آنها هماهنگی وجود داشته باشد مامور تشکیل دولت فرمایند.» در پاسخ به این استعفا نامه آیت‌الله خمینی نامه‌ای خطاب به شورای انقلاب فرستاد که «چون آقای بازرگان به ذکر دلایلی برای معذور بودن از ادامه خدمت... از مقام نخست‌وزیری استعفا نمودند ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت‌فرسای ایشان... و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم.» و اضافه این که شورای انقلاب «باید امور محوله را خصوصاً آنچه مربوط است به پاکسازی دستگاه‌های اداری و رفاه حال طبقات مستضعف بی‌خانمان به طور انقلابی و قاطع عمل نمایند.»^{۱۳}

استعفای بازرگان با ملایمت و وفاداری به انقلاب انجام گرفت. واکنش آیت‌الله خمینی هم، علی‌رغم نوشتن نامه به شورای انقلاب و اشاره به ضرورت پیش بردن سیاست انقلابی ملایم و محترمانه بود. این مانور باعث شد بازرگان بتواند موقعیت خود را در بستر اصلی سیاسی جمهوری جدید التاسیس حفظ کند و بتواند موضع مخالف ولی

وفادار به خود بگیرد. همین موضع‌گیری موجب شد که در شرایط اوائل دهه ۱۳۶۰ که خشونت و خون‌ریزی تمامی حوزه سیاسی کشور و جامعه را در بر گرفت، بتواند برای ایجاد یک جریان به اصطلاح میانه‌رو مخالف اقدام کند و راه و روش گفتگو با دیگر جریان‌های سیاسی را، به جای روش درگیری حذفی، پیگیری کند. در اوضاعی که عملاً تمام نیروهای سیاسی استراتژی جنگی و حذفی را پیش می‌بردند اعلام و پیگیری روش مبارزه مسالمت‌آمیز سیاسی، منحصر بفرد، خلاق و گستاخانه بود. اما این، داستان جدایی دارد که باید به موقع خود پیگیری شود.

اما اشاره کنیم که تحول روابط بازرگان با آیت‌الله خمینی به دو عامل بستگی داشت. عامل اول توازن کلی قوای سیاسی مملکت بود. بازرگان از نخست می‌دانست که شدیدترین انتقادات و حملات به سیاست میانه‌روی وی از طرف انقلابیون اسلامی خواهد بود. اما در یک چارچوب بزرگتر، بازرگان و همفکران آزادیخواه وی، نگران تهدید نیروهای رژیم سابق و نیروهای چپ بودند. تهدیداتی که در کودتای ناموفق افسران سلطنت‌طلب در پایگاه نیروی هوایی نوژه و آنگاه در جنبش چریکی چپ‌گرایان در کردستان و ترکمنستان به وقوع پیوست. در این شرایط رهبری آیت‌الله خمینی عامل تعیین‌کننده‌ای در ایجاد وحدت میان نیروهای طرفدار شکل‌گرفتن جمهوری جدیدالتاسیس بود. در توازن کلی نیروهای سیاسی میان وفاداران به نظام پهلوی، نیروهای چپ، نیروهای مذهبی، بازرگان صلاح یکپارچگی مملکت را حفظ رهبری آیت‌الله خمینی می‌دانست.

بازرگان از نخست رهبری بلا تردید آیت‌الله خمینی را بر جنبش انقلابی دریافته بود و می‌دانست که بدون حمایت رهبر انقلاب امکان موفقیت وجود ندارد. در این ایام آیت‌الله خمینی به تدریج رهبری بلاقید و شرط جنبش را بدست گرفت و از چنان قدرتی برخوردار بود که می‌توانست به سادگی سرنوشت دیگر جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی را رقم بزند. سیاست‌گذاران دیگر، از جمله بازرگان، قدرت رقابت

سیاسی با آیت‌الله خمینی را نداشتند. چه برسد به آن که بدون دنباله روی از وی بخواهند دست به تشکیل دولت بزنند.

بازرگان ظاهراً امیدوار بود که با رسیدن به قدرت، تحت رهبری آیت‌الله خمینی، بتواند سیاست اصلاح و دیگر اهداف استراتژیک خود را پیش ببرد. این ریسک حساب شده‌ای در چارچوب توازن قدرت در ایران بود. بازرگان این ریسک را کرد. اگر موفق می‌شد، می‌توانست تغییراتی اساسی در حوزه سیاسی ایران به دست آورد. به اضافه اگر در این مرحله وارد بازی قدرت نشده بود هیچ دلیلی وجود نداشت که در مراحل بعدی موفق‌تر باشد و موقعیت مناسبتری از نظر اعمال قدرت در حوزه سیاسی ایران پیدا کند. شاهد آن که آن دسته از جریانهای سیاسی که وارد حوزه حاکمیت نشدند و به اصطلاح به جریان «ضدانقلاب» پیوستند نه تنها در پیشبرد اهداف خود، چه غلط و چه درست، ناموفق ماندند که حتی در کمک به اهداف کلی ملی از جمله حفظ حقوق مدنی و پیشبرد توسعه اقتصادی و امثالهم بی‌نقش ماندند. دیگر عامل تعیین‌کننده در رابطه بازرگان و آیت‌الله خمینی مذهب بود. با این که تعدیل زبان مذهبی گفتار سیاسی بازرگان در این دوره چشم‌گیر است اما نمی‌توان از نظر دور داشت که وی اساساً اندیشمندی مذهبی بود. شاهد آن که نهضت آزادی در فرماندم مجلس خبرگان و مجلس اول جمهوری اسلامی اقدام به تشکیل یک جبهه ائتلافی مذهبی کرد. در واقع بازرگان همچنان به فعالیت مذهبی در حوزه سیاسی و استفاده از زبان مذهبی در امور سیاسی وفادار بود و از این نظر، علی‌رغم اختلاف نظری که با آیت‌الله خمینی داشت، موضع بازرگان عملاً موقعیت مذهبی و سیاسی آیت‌الله خمینی را تقویت می‌کرد.

حمله نیروهای چپ

سومین جریانی که دولت موقت را هدف حمله قرار داد جریان چپ غیرمذهبی بود. در دوران انقلاب، دو جناح در اردوی چپ شکل گرفته بود. جناح اول، انقلاب ۱۳۵۷ ایران را همانند انقلاب ۱۹۱۷ (میلادی)

روسیه ارزیابی می‌کرد. معتقد بود دو بدیل در پیش است: یا قبول حاکمیت «لیبرال دمکرات» دولت موقت که جاده صاف کن حاکمیت بورژوازی خواهد بود، یا «انقلاب دمکراتیک» که به آزادی توده‌های زحمت‌کش خواهد انجامید.^{۱۴} دو سازمان مهم چپ یعنی مجاهدین خلق و چریک‌های خلق بدیل دوم را پذیرفتند. سازمان مجاهدین دولت موقت را بورژوا لیبرال ارزیابی می‌کرد و از نزدیکی بیش از اندازه‌ای که می‌توانست به اعتبار انقلابی لطمه بزند ابا داشت. مجاهدین سیاست «دو - خطی» پیش گرفتند. از یک طرف وارد حوزه کشمکش مسالمت‌آمیز سیاسی شدند. از قیام مسلحانه در برابر حاکمیت بورژوازی خودداری کردند. اما همزمان نیروهای شبه نظامی «میلیشیا» را سازماندهی و تشکیلات مخفی بزرگی را خلق کردند. البته خطر احتمال کودتای نظامی طرفداران سلطنت و غرب یکی از علل سازماندهی نظامی مجاهدین بود. اما چشم‌انداز قیام و انقلاب خونین و مسلحانه برای ایجاد جامعه بی‌طبقه توحیدی از نظر مجاهدین دور نبود.

جریان اصلی سازمان فدائیان خلق نیز مبارزه مسلحانه را به نفع مبارزه سیاسی کنار گذاشتند. بدون تردید این تصمیم با نظر به قدرت روزافزون جنبش اسلامی و شخص امام خمینی انجام گرفته بود. اما فدائیان دولت موقت را جریانی محافظه‌کار می‌دیدند که عناصر ارتجاعی سیاسی و مذهبی در آن نفوذ دارند و می‌خواهد بازگشت ارتجاع را آسان کند. به همین خاطر با تمام قوا در برابرش ایستادند. موضع‌گیری فدائیان به خصوص پس از بروز درگیری در استان کردستان، که فدائیان در آن دست داشتند، به شدت تیره شد و تبلیغاتشان علیه دولت موقت بالا گرفت. ناآرامی در کردستان یکی از سخت‌ترین مشکلاتی بود که دولت موقت با آن روبرو شد. ترکیب ایدئولوژی چپ و قومیت‌کرد، مسئله انفجار آمیزی را به وجود آورده بود. اما سه نتیجه مهمی که ناآرامی کردستان در پی داشت صددرصد خلاف مصالح چپ شد. از جمله این که موجب

14- Abrahamian, *Radical Islam*, p. 136.

بازگشت ارتش ایران به صحنه، تحکیم موقعیت سپاه جدیدالتاسیس پاسداران انقلاب و تشویق این نظریه در جناح انقلابی اسلامی شد که می‌توان از طریق مبارزه‌طلبی علیه چپ، بستر مناسبی برای دست‌یابی به قدرت مرکزی بوجود آورد.

دومین اردوی چپ را حزب توده و سپس جناح «اکثریت» فدائیان خلق رهبری می‌کردند. این اردو معتقد بود استعداد ضدامپریالیستی و انقلابی صفوف خرده بورژوازی ایران، به خصوص جامعه روحانیت و در صدر آن آیت‌الله خمینی قابل توجه است و باید آن را تقویت کرد. به همین خاطر از سیاست انقلابی آیت‌الله خمینی پشتیبانی کرد. به خصوص اختلاف این سیاست را با سیاست لیبرالی دولت موقت دامن زد. امید داشت بدین ترتیب جبهه متحد ضدامپریالیستی خرده بورژوازی رادیکال را به وجود آورد. هدف استراتژیکی، تغییر تعادل قدرت بین‌المللی به نفع اردوی سوسیالیست و تعقیب راه رشد غیرسرمایه‌داری با حمایت از اردوگاه سوسیالیست بود.^{۱۵} در تحلیل نهایی، سیاستشان منافع کمونیسم بین‌المللی (یعنی اتحاد شوروی) را مد نظر داشت. این وضع آنها را در پیشاپیش مبارزه علیه «دولت لیبرال بورژوای» بازرگان، عناصر عاری از اعتبار ضدامپریالیستی و طرفداران جامعه طبقاتی قرار می‌داد. این اردو کینه‌توزانه‌ترین حملات را به دولت موقت داشتند. و این موضع‌گیری با مواضع و حملات ضدلیبرال جناح انقلابیون اسلامی همخوانی داشت، این جناح، هر چند غیرمستقیم، مواضع این اردو را تشویق و ترغیب می‌کرد.

۱۵- اصطلاحات «راه رشد غیرسرمایه‌داری» و «دمکراسی انقلابی» را ایدئولوگ‌های شوروی در دوره حاکمیت نیکیتا خورشچف در دهه ۱۳۴۰ خلق کردند تا گرایش ناسیونالیست‌های غرب را به سوسیالیسم، که بدون تشویق احزاب کمونیست انجام می‌گرفت، توضیح بدهند. به اضافه چارچوب تئوریک مناسبی برای توجیه کمک یا دخالت اتحاد شوروی به این کشورهای تندرو فراهم آورند. رجوع کنید به

مواضع بازرگان نسبت به جریان چپ سریعاً متحول شد. در اوائل دولت موقت بازرگان از آنها با این عنوان یاد می‌کرد که «اکثرشان حسن نیت و قصد خدمت» دارند و «حتی خدمات ارزنده هم کرده‌اند»^{۱۶} اما پس از پافشاری چپ بر ضرورت انحلال ارتش و ایجاد ارتش خلقی، اختلاف نظر اساسی میان دو طرف شکل گرفت. بازرگان از موقعیت ارتش دفاع کرد و تضعیف آن را مایه دخالت خارجی دانست.^{۱۷} روابط فی‌مابین پس از قیام‌های شبه مسلح فدائیان در مناطق دورافتاده کشور یعنی ترکمن صحرا و کردستان رو به وخامت گذاشت. بازرگان چپی‌ها را متهم کرد که ضداسلامی، ضدملی و عامل تحریکات ناجوانمردانه و توطئه‌اند، می‌خواهند وقایع دوران مصدق و حزب توده را بار دیگر تکرار کنند.^{۱۸}

طبق نقشه‌های پیش ساخته شده و خیلی منظم و برنامه‌هائی از همان دستجات (که حالا طرفدار تروریسمی باشد یا مائوئیست و یا مارکسیست)، از شهرهای مختلف با تدارکات قبلی و بار و بنه تسلیحاتی فراوان، چه آنهائی که از خارج می‌رسند و چه آنهائی که از داخل... و اینها همینطور این سلاحها را می‌آورند و می‌روند در منطقه و تحت این عناوین شروع می‌کنند به پاسگاه ژاندارمری و پادگانها حمله کردن، و بعد خلع سلاح می‌کنند و بساط جنگ و کشتار راه می‌اندازند.^{۱۹}

عملیات تروریستی از جمله قتل برخی از رهبران اسلامی، چون آیت‌الله مطهری و تیمسار قره‌نی،^{۲۰} بیم دولت موقت را از انقلابیون چپ بیش از پیش تقویت کرد. پس از رفراندم برقراری جمهوری اسلامی که اکثریت قاطع مردم در آن شرکت داشتند ولی از جانب برخی گروههای

۱۶- مشکلات و مسائل، ص ۸۹. ۱۷- مشکلات و مسائل، ص ۹۲.

۱۸- مشکلات و مسائل، ص ۱۴. ۱۹- مشکلات و مسائل، ص ۱۱۰.

۲۰- این دو تن بوسیله گروه کوچک، افراطی و مذهبی فرقان به قتل رسیدند. گروه فرقان گویا تحت تاثیر افکار علی شریعتی بود. به خصوص ضد روحانی بود. در سازماندهی، پلمیک سیاسی و روش تاکتیکی تحت تاثیر چپ بود.

چپ همچون فدائیان تحریم شده بود، بازرگان نام آنها را اقلیت دو درصدی گذاشت و کینه طولانی آنها را برانگیخت. کار بجایی رسید که در پایان دوره نخست‌وزیری، بازرگان، چپی‌ها را به خیانت علنی متهم می‌کرد.

جمع‌بندی

ناکامی دولت بازرگان به خاطر حمله از سه طرف بود: مردم انقلابی، اسلاميون انقلابی و چپی‌ها. مردم انقلاب کرده انتظارات فوق‌العاده از انقلاب داشتند و چون دست یافتن به آنها ممکن نشد اعمال قهر را بهترین روش دستیابی به قدرت تشخیص دادند. اسلاميون انقلابی برنامه از پیش تعیین شده‌ای را داشتند و می‌خواستند حکومت اسلامی، به تفسیر آیت‌الله خمینی، را برقرار کنند. هماهنگی آنها با شرایط و تشخیصشان از روحیه مملکت دقیقتر بود و توانستند بهتر از آن بهره‌برداری کنند. چپ نیز خواهان در دست گرفتن قدرت بود ولی پایگاه مردمی نیروهای مذهبی را نداشت. دولت موقت در برابر این سه حرکت و تهاجم انقلابی قرار داشت هر سه این جریان‌ها برای پیشبرد اهداف مشخص خود می‌خواستند دولت موقت را فلج کنند. هم چنین شد. امید بازرگان به اصلاحات بوروکراتیک و کوچک کردن نقش و نفوذ دولت در جامعه مدنی در میان طوفان انقلاب گم شد. از این نظر شاید بازرگان بیش از اندازه خوش‌بین بود. اما نمی‌توان نادیده گرفت که تاکیدش بر موضع و روش میانه‌روانه، زمینه و الگویی شد که در حوزه سیاست ایران نادر بود. در شرایطی که فرار و یا تندروی دو روی سکه سیاسی را تشکیل می‌داد مسئولیت خطیر دولت را پذیرفت و پای اصولش هم ایستاد. از منزه‌طلبی و آرمان‌خواهی غیرواقعی به یک اندازه اجتناب کرد. و دقیقاً از همین نظر کارنامه دولتش قابل توجه است.

فصل دوازدهم:

حکومت قانون و دولت عوام

در فصل‌های گذشته مراحل تحول اندیشه و فعالیت سیاسی بازرگان را پی‌درپی دنبال کردیم. جنبه‌های مختلف آنها را مورد بررسی قرار دادیم. در این بخش نتیجه‌گیری می‌کنیم و خلاصه بحث‌های گذشته را می‌آوریم. اما در سرآغاز بحث، بازرگان را در چارچوب تاریخی خودش می‌گذاریم. موقعیتش را نسبت به سنت نوین سیاسی مذهبی در ایران می‌سنجیم.*

سنت نوین اسلامی در ایران

در میان کسانی که به ساختمان تفکر نوین سیاسی اسلام در ایران کمک کرده‌اند دو گروه را می‌توان از هم تشخیص داد. گروه اول از میان روحانیون برخاسته‌اند که طبیعتاً با اعتقادات سنتی بیشتر آشنا هستند ولی اصالت تلاش‌هایشان در زمینه پیشبرد مسایل نظری کم‌تر از دیگران نبوده است. گروه دوم شامل جریان جدیدتری است که در آن عموماً روشنفکران غیرروحانی به تبیین و تشریح اعتقادات مذهبی پرداخته‌اند.

* بخش‌هایی از این فصل در نشریه *British Journal of Middle Eastern Studies* به چاپ رسید. آقای بهمن جبروتی زحمت ترجمه تمام متن را کشیدند و نویسنده مجدداً آن را برای خواننده فارسی زبان بازنویسی کرد. متن ترجمه شده در نشریه کیان، شماره ۲۲، دی ۱۳۷۳ (تهران، صص ۲۵-۱۶) به چاپ رسید.

گفتار جدید سیاسی گروه اول بیش از یک صد سال پیش آغاز شد و گفتار گروه دوم غالباً به دوران بعد از جنگ جهانی دوم (یعنی زمانی که تحولات فراگیر سیاسی - اجتماعی شرایطی کاملاً جدید به وجود آورد) تعلق دارد.

احیای تفکر سیاسی اسلامی در قرن ۱۳ شمسی عمدتاً ناشی از افول خاندان حاکم قاجار است. بعد از شکست‌های این خاندان از روسها که به از دست دادن نواحی قفقاز (۱۱۹۲-۱۲۰۷ شمسی) منجر شد و شکست از انگلیس که ناحیه افغانستان را از ایران جدا کرد (۱۲۳۶) تفاهم و سازشی بین دولت و جامعه روحانیون پدید آمد. دولت در مقابل حمایت روحانیون از دستگاه حاکمه رو به زوال، خودمختاری نسبی روحانیون را به رسمیت شناخت و احتمالاً مهمترین جنبه این خودمختاری حق جمع‌آوری وجوهات شرعی بود.^۱ در این شرایط نظریه رهبری متمرکزتر روحانیون که شیخ مرتضی انصاری (وفات ۱۲۴۳) آن را مطرح کرده بود، آغازگر و فصل مشترک اعمال قدرت روحانیون شد. استقلال مالی و رهبری متمرکزتر روحانیون، این نظریه سنتی شیعه را که اعمال قدرت دولت غصب حق آخرین امام شیعیان است، مجدداً احیا

1- Akhavi, S. *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period* (State University of New York Press, Albany, 1980).

Algar, *Religion and Politics*,

Arjomand, S. A. *Authority and Political Culture in Shi'ism* (State University of New York Press, Albany, 1988),

Avery, P. (ed) *The Cambridge History of Iran*, V. 7, chaps. 19 & 20,

Browne, E. G. *The Persian Revolution of 1905-09* (Cambridge University Press, Cambridge, 1910),

Enayat, H. *Modern Islamic Political Thought* (Macmillan Press Ltd. London, 1982),

Hairi, A. H. *Shi'ism and Constitutionalism in Iran* (Brill Leiden, Netherlands, 1977),

Momen, M. *An introduction to Shi'ism* (Yale University Press, New Haven, 1985).

کرد. این موقعیت جدید و قدرتمندتر روحانیون برای اولین بار در شورش تنباکو (۱۲۷۱) و پس از آن در انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵) خود را نشان داد.

با این همه، انقلاب مشروطیت آغاز دوره‌ای از گسیختگی در میان روحانیون بود، زیرا انقلاب و تحولات مختلف، دو موضع به شدت مخالف هم در درون اقلشار روحانیون پدید آورد. از یک سو گروهی از روحانیون بلندپایه به رهبری شیخ محمدحسین نائینی (وفات ۱۳۱۵) از موضع مشروطیت دفاع کردند و از سوی دیگر، گروه دیگری از روحانیون که از نظر مقام کمتر از گروه اول بودند به رهبری شیخ فضل‌الله نوری (وفات ۱۲۸۸) حامی مشروعه شدند. در این دوران اختلاف در واقع بر سر تفسیر نقش حکومت با توجه به قوانین الهی بود. طرفداران مشروطیت خواستار محدود کردن اعمال مستبدانه قدرت بودند زیرا آن را با قوانین الهی مغایر می‌دانستند. در حالی که طرفداران مشروعه در مخالفت با تلاش‌هایی که برای بنیانگذاری ضوابط اجتماعی غیرمذهبی و نوین به عمل می‌آمد، بر ضرورت قوانین مذهبی (شریعت) تأکید می‌ورزیدند. با وجود این هر دو موضع سرانجام در مقابل جهان‌بینی مقتدرتر تجددطلبی غیرمذهبی که طی سه دهه بعد در قالب ناسیونالیسم و میهن‌پرستی ظهور کرد شکست خوردند.

اصلاحات درون حوزه‌های علمیه و به ویژه تاسیس مدارس مذهبی منظم‌تر در دهه ۱۳۰۰ در قم توسط شیخ عبدالکریم حائری یزدی (وفات ۱۳۱۶) را باید از دیدگاه این احساس شکست و تحقیر، نگاه کرد. علاوه بر این پس از درگذشت میرزا محمدتقی شیرازی (وفات ۱۲۹۹) قدرت مذهبی میان چند نفر تقسیم شد و اکثر روحانیون یا به میل خود موضع سیاسی محافظه‌کارانه و مبتنی بر تسلیم و رضا در پیش گرفتند و یا مجبور به این کار شدند. در واقع موضع فعالینی مثل سید حسن مدرس (وفات ۱۳۱۶) یا اصلاح‌طلبانی مثل میرزا رضا قلی شریعت سنگلجی به طور قطع در حاشیه قرار دارد.

دومین مرحله تحولات تفکر نوین سیاسی مذهبی، بعد از سقوط

رضاشاه آغاز شد. در این مرحله دو گروه از مفسران مذهبی پدیدار شدند. گروه اول مواضع تندروانه‌ای داشت که نخست توسط فدائیان اسلام و سپس آیت‌الله خمینی (ره) بیان شدند. فدائیان گرایش شدید ضد غیر - مذهبی را آغاز کردند و امام خمینی این گرایش را با نظریه ولایت فقیه خود (که اوج جریان یک صد سال پیش انصاری بود) تکمیل کردند.

گروم دوم کسانی بودند که به مدارس سنتی اسلامی تعلق نداشتند اما به کار تفسیر مذهبی پرداختند. در دوران حکومت محمدرضاشاه پهلوی (۵۷-۱۳۲۰) مفسران و فعالانی مثل بازرگان، علی شریعتی (وفات ۱۳۵۶) و نظریه پردازان سازمان مجاهدین خلق، تصاویر جدیدی از اسلام را در یک جامعه مدرن شهری نشان دادند. بحث و گفتگوی این افراد از نظر روش جدید استفاده از منابع سنتی، روش تفسیر متون، موضوعات مورد بحث، زبان ارائه مطالب، مخاطبین حائز اهمیت است. علاوه بر این، این افراد بیش از آن که درگیر مسئله اضمحلال کلی اندیشه صرف دینی باشند، درگیر موضوعات جدید اجتماعی و سیاسی بودند.

سه جریان اصلی مورد بحث، یعنی محافظه کاری روحانیون، تندروی روحانیون و نوگرایان غیرروحانی به راه خود ادامه دادند تا انقلاب اسلامی الگوهای اساساً متفاوتی را به کار گرفت که در آنها مواضع اصلی سنتی با سمت‌گیری‌های کاملاً نو تلفیق شد و به دنبال آن مرزهای سنتی درهم ریخت.^۲

در این اوضاع و احوال موضع بازرگان حائز اهمیت است زیرا وی اولین مفسر غیرروحانی باثبات تفکر مذهبی در ایران است. بیش از پنج دهه فعالیت بحث‌انگیز سیاسی / مذهبی داشت و سنت کاملاً جدیدی را در تفسیر مذهبی بنیانگذاری کرد. به علاوه، همان گونه که خواهیم دید عقاید سیاسی او که به طور کلی معتدل و آزادیخواهانه است، وی را در یک مقوله مشخص مخصوص به خود قرار می‌دهد.

۲- به عنوان نمونه‌ای از این تلفیق نگاه کنید به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

فعالیت‌های سیاسی بازرگان

موضع سیاسی شخص بازرگان در دهه ۱۳۲۰ حاشیه‌ای بود. اما طی دو دهه بعد اهمیت بیشتری پیدا کرد و در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ به کلی حائز اهمیت گشت. علاوه بر این، موضع سیاسی وی در ارائه دیدگاهی آزاداندیشانه، دمکراتیک و مبتنی بر قانون از اسلام، تا حد زیادی از خود ثبات نشان داده است.^۳ ریشه‌های موضع فکری بازرگان را باید در خانواده و تحصیلات وی جست. پدر وی حاج عباسقلی تبریزی (وفات ۱۳۲۳) تاجر خود ساخته‌ای بود که در اصناف بازار فعالیت داشت و به شدت مذهبی بود ولی کاملاً سنتی نبود. مهدی را از تحصیلات ممتازی برخوردار کرد و او را به مدرسه دارالمعلمین فرستاد که توسط مردی فاضل، یعنی ابوالحسن خان فروغی اداره می‌شد و از اولین مدارس نوین ایران بود. مهدی بازرگان در سن نوزده سالگی به هزینه دولت به فرانسه اعزام شد و آنجا در رشته ترمودینامیک تحصیل کرد و ضمن درس به محافل رایج کاتولیک و جمهوریخواه جمهوری سوم فرانسه رفت‌وآمد کرد.

بازرگان در سال ۱۳۱۵ به ایران بازگشت. قبل از این که وارد بخش خصوصی شود به کار دولتی پرداخت و هم به عنوان استاد ترمودینامیک به تدریس مشغول شد. اشغال ایران توسط قوای بیگانه و سقوط رضاشاه که تحولات تجربی سیاسی نویی را به همراه داشت (۳۲-۱۳۲۰) بازرگان را وارد صحنه سیاست کرد. وی فعالیت‌های خود را از کانون اسلام (در یکی از مساجد تهران) آغاز کرد و با انجمن (جدیدالتاسیس) اسلامی دانشجویان ادامه داد. علاوه بر این در ایجاد و اداره کانون مهندسان موثر

۳- در مورد فعالیت‌های سیاسی بازرگان مراجعه کنید به: م. بازرگان، *مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی* (انتشارات مدرس، بلویل - ۱۹۷۷)؛ م. بازرگان، *شورای انقلاب و دولت موقت* (نهضت آزادی، تهران، ۱۹۸۲)؛

Chehabi, H. *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran Under the Shah and Khomeini* (I. B. Tauris, London, 1990).

بود. در حزب ایران و از طریق این حزب در جبهه ملی فعال شد و در جبهه ملی بود که محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت به وی مأموریت داد تا عملیات تحویل صنایع نفت را که به تازگی ملی شده بود، سرپرستی کند. با کودتای ۲۸ مرداد و دستگیر شدن کادرهای برجسته جبهه ملی، بازرگان انرژی خود را معطوف به تأسیس و اداره نهضت مقاومت ملی کرد. در این نهضت به سمت دبیر اجرایی انتخاب شد و این مقام را علیرغم بازداشت‌هایش در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ حفظ کرد. در فضای باز سیاسی که در اوایل دهه ۱۳۴۰ پدید آمد، بازرگان در دوباره فعال ساختن جبهه ملی دوم شرکت کرد. در همین زمان در گفتگوهای اصلاح‌طلبانه برخی روحانیون (به منظور تعیین ضوابطی جهت رهبری جدید جامعه مذهبی، بعد از درگذشت آیت‌الله حسین بروجردی) شرکت کرد. در سال ۱۳۴۰ بازرگان و تعدادی از همکاران نزدیک وی نهضت آزادی ایران را تشکیل دادند و خود وی به عنوان رهبر و نظریه‌پرداز نهضت انتخاب شد. به دلیل انتقاد از انقلاب سفید شاه، فعالیت نهضت آزادی چندان به درازا نکشید و اعضای آن دستگیر و زندانی شدند. بازرگان به ده سال زندان محکوم شد اما پس از سه سال مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد.

بازرگان پس از آزادی از زندان و در طول سالهای دهه ۱۳۵۰ فعالیت مشخص تشکیلاتی نداشت اما در چند جنبش فکری فعالانه سهیم بود از جمله: مباحثه با روحانیون در مورد معنای حکومت، انتقاد از مارکسیسم و تبیین تفسیر نوینی از اسلام.

با سست شدن کنترل‌های سیاسی در سال ۱۳۵۶، بازرگان از طریق انجمن دفاع از حقوق بشر مجدداً وارد فضای بازسیاسی شد. سابقهٔ دیرینه فعالیت بازرگان در محافل اسلامی و ملی، وی را در صف مقدم محافل مخالف رژیم شاه قرار داد و بر این مبنا بود که امام خمینی (ره)، رهبر جنبش انقلابی، وی را به عنوان اولین نخست‌وزیر دوران بعد از انقلاب منصوب کرد. بازرگان در بهمن ۱۳۵۷ و با امید محدود کردن و اصلاح دستگاه اداری دولت کابینهٔ خود را تشکیل داد. اما دولت نه ماهه وی نقطه اوج شکست میانه‌روهای آزاداندیش به دست جنبش تندرو و

انقلابی بود. بازرگان مجبور به استعفا شد و در صفوف اپوزیسیون وفادار جمهوری اسلامی قرار گرفت. در جمع‌بندی فعالیت سیاسی اش شاید بتوان گفت بزرگترین سهم وی این بود که در بحبوحه درگیری شدید با قدرت حاکم، نهضت آزادی را به سمت ساختن و حفظ یک الگوی آزادیخواهانه رهبری کرد.

نهضت آزادی ایران

نهضت آزادی ایران (حاصل همکاری و همفکری بازرگان و همکار دیرینه‌اش، یدالله سبحانی) در اردیبهشت ۱۳۴۰ یعنی در اوج برنامه آزادسازی (لیبرالیزاسیون) حکومت تاسیس شد. به نظر می‌رسد تاسیس این جنبش چند علت داشته اما ظاهراً دو علت برجسته‌تر است: اولاً آرزوی ایجاد یک سازمان سیاسی که در آن هویت اسلامی به خواسته‌های ملی و دمکراتیک و حکومت قانون نهضت ملی اضافه شده باشد و ثانیاً اتخاذ موضع تندروانه‌تر در جبهه ملی و اپوزیسیون به حکومت شاه.^۴ علاوه بر این، تضعیف جریان غیرمذهبی آزاداندیش (لیبرال) در دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ و موضوع رهبری در سلسله مراتب مذهبی بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی در این کار موثر بودند. بازرگان از اولین روزهای تاسیس نهضت و تا اوائل دهه ۱۳۷۰ یعنی زمانی که به عنوان عضوی از کمیته سه نفری رهبری، دبیرکلی و مسئولیت «امور ایدئولوژیک» نهضت را به عهده گرفت، در رهبری نهضت آزادی ایران فعال بود.^۵ وی در این مقام سیاست بحث‌انگیز نهضت آزادی را در مجادله با سلطنت‌طلبان، چپ‌ها، روحانیون و تجددطلبان هماهنگ می‌کرد. با وجود این علیرغم نفوذ اساسی بازرگان بر محتوا و جهت

۴- برای اطلاع بیشتر در مورد نهضت آزادی مراجعه کنید به یادداشت شماره ۳ و همچنین به صفحاتی از تاریخ معاصر ایران (نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۱).

۵- ظاهراً در دوران اخیر ابراهیم یزدی سرپرستی امور سیاسی و محمد توسلی مسئولیت امور اداری نهضت را به عهده داشته‌اند. م. بازرگان، مصاحبه، تهران، ۱۳۶۸.

سیاستهای نهضت آزادی، درست نیست اگر تصور کنیم که نهضت یک گروه یک نفره است. در واقع نهضت آزادی هویت مستقل خود را داشته و گروهی از نظریه پردازان و چهره‌های سیاسی برجسته از جمله علی شریعتی، ابراهیم یزدی و عزت‌الله سبحانی در میان صفوف آن جای داشته‌اند.

فعالیت‌های نهضت آزادی متناسب با زمینه کلی سیاسی ایران چند دوره متمایز دارد. سازمان در دوره آزادسازی ۴۲-۱۳۴۰ فعال شد؛ از زمان دستگیری اعضای آن در ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ (یعنی سالی که نهضت آزادی در چارچوب برنامه جدید آزادسازی مجدداً ظهور کرد) مورد سرکوب بود. نهضت آزادی و همکاران آن در اولین کابینه بعد از انقلاب اکثر وزارتخانه‌ها را در اختیار گرفتند و بعد از سقوط از قدرت (۱۴ آبان ۵۸) تبدیل به جناح مخالف وفادار در جمهوری اسلامی شدند. فعالیت‌های نهضت آزادی را باید در اوضاع و احوال و معیار کار حزبی در ایران نگریست و در این چارچوب شاید آنها تا حدی موفق بوده‌اند. اول این که توانسته‌اند بعد از سه دهه فعالیت سیاسی (که طی آن گاهی یک انجمن بدون انسجام بودند و گاهی یک هویت منسجم‌تر داشتند) جان سالم بدر برند. علاوه بر این آنها در تمام این دوران یک خط مشی حزبی نسبتاً منسجم ارائه کرده‌اند. توانایی نهضت در بیان یک سمت‌گیری اسلامی آزادیخواهانه و تاکید بر هویت مذهبی ملی و تلاش برای محدود کردن قدرت دولت شاخص موفقیت آن بوده است. علاوه بر این در دهه بعد از انقلاب، آنها در توجیه یک الگوی آزادیخواهانه، دمکراتیک و مبتنی بر قانون موفق‌ترین گروه بوده‌اند.

زمینه اجتماعی اعضای فعال نهضت آزادی نشان می‌دهد که ۳۷ درصد آنها از حقوق‌بگیران طبقه متوسط جدید و ۳۴ درصد دارای پایگاه سنتی بازار و بیشتر اعضای فعال از استانهای شمالی کشور بوده‌اند. حدود ۸۰ درصد اعضای برجسته نهضت آزادی دارای تحصیلات دانشگاهی‌اند (اکثریت قابل ملاحظه‌ای فارغ‌التحصیل

رشته‌های علمی هستند) که ترکیب ممتاز اجتماعی آن را نشان می‌دهد.^۶

ترکیب کهنه و نو یا سنتی و متجدد، ویژگی قابل توجه موقعیت نهضت آزادی است که به آن امکان داده تا در جذب بخش‌هایی از مردم موفق باشد. این جذابیت در اولین انتخابات مجلس بعد از انقلاب اسلامی دیده شد که در آن ائتلاف نهضت آزادی با دیگر مسلمانان متجدد، دومین تعداد کرسی‌های مجلس را بعد از حزب حاکم جمهوری اسلامی به دست آورد.

ایدئولوژی نهضت آزادی که عمدتاً توسط بازرگان بیان شده بر دو فرض استوار است: اول این که هویت اجتماعی مردم ایران بیش از آن که «ایرانی» باشد «اسلامی» است و در نتیجه اسلام مبنای جذب مردم است. دوم این که حکومت مبتنی بر قانون و دمکراتیک بر تجددگرایی مستبدانه رژیم پهلوی و یا نظام آمرانه جمهوری اسلامی ارجحیت دارد. در مورد نکته اول نهضت آزادی استدلال کرده است که: اولاً هویت ایرانی مردم مفهومی نسبتاً جدید است در حالی که هویت مذهبی اسلامی آنها تاریخی و فراگیر است. ثانیاً در شکل‌گیری اعتقاد سیاسی، عنصر آگاهی مهم‌تر از شرایط مادی است و در نتیجه در جریان بسیج سیاسی باید به افکار عمومی توجه بیشتری کرد. ثالثاً مشارکت جامعه مذهبی در سیاست ضروری است. در مورد نکته دوم یعنی مشارکت مردم در حکومت، نهضت آزادی استدلال کرده است که حکومت استبدادی علت اساسی بی‌ثباتی سیاسی، عقب‌ماندگی اقتصادی، فساد فردی و اجتماعی و انحطاط اخلاقی - مذهبی در ایران است.

زبان به مثابه ابزار سیاسی

از سال ۱۳۲۰ که بازرگان نوشتن پلمیک‌های سیاسی را آغاز کرد تا اواسط دهه ۱۳۷۰ که علیرغم سالخوردگی به این کار ادامه داد، بیش از ۸۰ مقاله،

جزوه و کتاب نوشت. از این تعداد ۲۹ عنوان مقاله، ۱۰ عنوان جزوه و ۲۵ عنوان کتاب بوده است.^۷ از این آثار ۲/۵ درصد در مورد موضوعات کاملاً علمی (مثلاً ترمودینامیک) ۵ درصد کاملاً سیاسی (مثلاً استقلال هند)، ۱۵ درصد کاملاً مذهبی (مثلاً روش خواندن قرآن) است. در حالی که ۷۷/۵ درصد به مسائل اجتماعی مربوط می‌شوند که از دیدگاهی سیاسی تجزیه و تحلیل و با زبانی مذهبی ارائه شده‌اند. این حجم کار، بازرگان را در عرف متجددین اسلامی چهره برتری ساخته است. تجزیه و تحلیل این آثار نشان دهنده تداوم طی پنج دهه است: ۱۷ اثر در دوره ۳۲-۱۳۲۰؛ ۹ اثر در دوره ۴۰-۱۳۳۲؛ ۱۵ اثر در دوره ۴۲-۱۳۴۰؛ ۱۷ اثر در دوره ۵۶-۱۳۴۲؛ ۴ اثر در دوره ۵۹-۱۳۵۶ و ۱۸ اثر در دوره بعد از ۱۳۵۹.

از نظر اهمیت موضوع، آثار زیر از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند: کار در اسلام^۸ (۱۳۲۵)، راه طی شده^۹ (۱۳۲۶)، مبارزه مذهبی، مبارزه سیاسی^{۱۰} (۱۳۴۱)، مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدیدنظر نظامی^{۱۱} (۱۳۴۲)، بعثت و ایدئولوژی^{۱۲} (۱۳۴۵)، مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب^{۱۳} (۱۳۶۱) و بازیابی ارزشها^{۱۴} (۱۳۶۰-۶۴).

از نظر سبک آثار بازرگان گاه خسته کننده است. علیرغم مطالب جالب توجهی که ارائه کرده، نحوه بیان مطالب دشوار و ساختار استدلالش گیج کننده است. در روشن کردن مطلب خواننده را گم می‌کند. اغلب موضوعاتی را پیش می‌کشد که خواننده برای دست یافتن به انسجام

۷- این محقق به جزئیات ۱۵ اثر بازرگان که اغلب مقاله‌اند دسترسی پیدا نکرد.

۸- مرکز نشر کتاب، هوستون، ۱۳۵۷.

۹- مرکز نشر کتاب، هوستون، ۱۳۵۶.

۱۰- اسم ناشر و محل نشر ندارد، ۱۳۶۰.

۱۱- انتشارات مدرس، بلویل، ۱۳۵۶.

۱۲- چاپ دوم، مرکز نشر کتاب.

۱۳- با ویراستاری عبدالعلی بازرگان (چاپ دوم، نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۱).

۱۴- سه جلد (چاپ دوم، نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۴).

مطلب، نیازمند به تجزیه و تحلیل و انتزاع است. گرچه بخش اعظم نوشته‌های بازرگان کار خود اوست، این گرایش را دارد که مطالب مفصلی را از دیگران در لابلای آثار خود استفاده کند. البته این کار نشان‌دهنده استفاده غیرصادقانه از مطالب دیگران نیست بلکه صرفاً نشانه ناآشنایی او با مقتضیات نوین تحقیق است.

با این همه بازرگان علیرغم برخی کمبودها در جلب خواننده موفق بوده است. این موفقیت احتمالاً به خاطر ارائه نظریات نوین مثل تکامل تاریخی و آزادیخواهی سیاسی با زبانی مذهبی بوده است. این زبان بدون شک برای بسیاری از ایرانیان جاذبه داشته است و دارد. این زبان نه تنها از مفهوم امنیت موجود در فرهنگ سنتی بهره می‌برد، بلکه همزمان دیدگاهی تجدیدطلب (به مفهوم پیشرفت اجتماعی) ارائه می‌دهد. تیراژ و فروش دقیق کتابهای بازرگان را نمی‌دانیم و باید توجه داشت دو مرکز نشر که در انتشار آثار وی فعال بوده‌اند (شرکت سهامی انتشار تهران و مرکز نشر کتاب هوستون، تگزاس) را همکاران سیاسی وی اداره می‌کنند. با این همه رقم غیررسمی ۱۰۰۰۰۰ برای کتاب انقلاب اسلامی در دو حرکت^{۱۵} وی داده شده است.^{۱۶} این رقم بدون شک در کشوری که متوسط تیراژ کتابهای جدی از چند هزار تجاوز نمی‌کند، رقم بزرگی است.

تکامل تفکر سیاسی

در بخشهای آخر این تحقیق، بحث مفصل‌تری در مورد افکار اصلی بازرگان به عمل خواهد آمد، مع‌هذا در اینجا اشاره‌ای کوتاه به قالب‌های متداول تکامل این افکار ضروری است. ویژگی زیربنایی سبک بازرگان که توجه به آن ضروری محسوب می‌شود، جستجوی وی برای دسترسی به مخاطبین هر چه بیشتر از طریق به کارگیری استدلال‌های

۱۵- انقلاب اسلامی در دو حرکت (نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۱).

۱۶- شهابی، سیاست ایران، ص ۳۰۴.

نوی مذهبی به منظور درگیری با ایدئولوژی نخبگان سیاسی حاکم و رد نظریات آنهاست. در این شیوه چند نکته تا حدودی دارای تداوم است که مهم‌ترین آنها عبارتند از (۱) تأکید بر اخلاقیات مذهبی، (۲) هویت اسلامی اجتماعی، (۳) روشی جدید در تفسیر متون مذهبی. علاوه بر این دیدگاه‌های دیگری نیز ارائه می‌دهد که از اهمیت کمتری برخوردارند، از جمله: تاریخگرایی، تفسیر «علمی» روابط اجتماعی و تحلیل تاریخی.

موضوعی که در تمام آثار بازرگان مشهود است، هدف مطرح کردن مسائل اجتماعی است. این کار نه در سطح مسایل روزمره یا حوادث سیاسی بلکه در سطحی انتزاعی‌تر صورت می‌گیرد و هدف آن مجهز کردن خواننده به یک زمینه تحلیلی و جهان‌بینی اسلامی است. این کار باعث می‌شود که نوشته‌های بازرگان از روزنامه‌نگاری صرف و یا نوشته‌های توصیفی فراتر رفته و در حوزه نوشته‌های تحلیلی قرار گیرند. با وجود این، زمانی که کارهای او را با معیارهای تطبیقی و ملاک‌های ضروری انتزاع، تداوم، انسجام و تبیین بسنجیم، فلسفه سیاسی بازرگان کمبودهایی نشان می‌دهد. البته باید در نظر داشت که بازرگان نه در حوزه سنتی اسلامی و نه رشته‌های نوین اجتماعی دارای تحصیلات کلاسیک نیست. به علاوه ضرورت مداوم شرکت در مجادلات سیاسی، توانی را که وی می‌توانست متوجه چنین کاری کند محدود کرد. آنچه که در اینجا برای گفتن باقی می‌ماند این است که بازرگان مطمئناً ساختار معقولی از تفکر سیاسی ارائه کرده، گو این که منصفانه این است که وی را در ردیف‌های پایین نظریه‌پردازان سیاسی قرار دهیم.

راه تکاملی تفکر سیاسی بازرگان با جزر و مد حوادث سیاسی ایران، تقریباً به طور دقیق تطبیق می‌کند. این موضوع به ویژه در مورد نقش دولت و تحمیل خواسته‌های مستبدانه آن بر جامعه صادق است. ریشه‌های اولیه فکری بازرگان طبیعتاً از فرهنگ سنتی اسلامی اوایل قرن بیستم سرچشمه می‌گیرد که (در طبقات تحصیل کرده‌تر) با تفکر

اروپایی ارتباط پیدا کرده بود. اولین تاثیر مهم افکار اروپایی بر بازرگان در فرانسه بود که وی مدت ۷ سال در آنجا به تحصیل ترمودینامیک مشغول بود و همان گونه که یادآوری شد با محافل کاتولیک و جمهوریخواه فرانسه پیش از جنگ جهانی دوم حشر و نشر داشت. در نتیجه این نشست و برخاست بود که بازرگان به انتقاد از فرهنگ مذهبی سنتی ایران مبادرت ورزید. وی بعد از بازگشت به ایران با نظریات تجدیدطلب به آن صورت که طبقه حاکم ارائه می‌کرد به مقابله پرداخت، گو این که این نظریات را با شرایط معینی می‌پذیرفت. آنگاه از سقوط رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد که قدرت پسرش را تثبیت کرد، بازرگان به انتقاد مجادله‌آمیز و ایدئولوژیک از تفکر غیرمذهبی، مارکسیسم و شیوهای سنتی تفکر ادامه داد. کودتای ۱۳۳۲ توجه بازرگان را از پرداختن به جریانات فکری جامعه به مسأله قانون و یا بهتر بگوییم به مسأله فقدان قانون در رفتار مستبدانه دولت با مردم، منحرف کرد. در فضای باز سیاسی ۴۲-۱۳۴۰ بازرگان با شدت و حدت بیشتری به صحنه سیاسی بازگشت تا در مورد هویت اسلامی اجتماعی به مثابه شالوده جذب توده‌ها و ابزاری برای بسیج سیاسی - اجتماعی، به قلمزنی پردازد. با دستگیری بازرگان در ناآرامیهای ۱۳۴۲، مدافعات وی در دادگاه در محکومیت استبداد سیاسی، به مثابه محکومیت فساد فردی و اجتماعی بود. بنابراین جای تعجب نیست که در دوران حکومت استبدادی شاه (۵۶-۱۳۴۲) بازرگان به جای پرداختن به افکاری که هیأت حاکمه ارائه می‌کرد، مجدداً به مطرح کردن جریانات فکری جامعه پرداخت. بازرگان در این دوران، به گفتگوهای خود با بخش‌هایی از جامعه روحانیون در دفاع از حکومت دمکراتیک ادامه داد و بعد از کودتا در سازمان مجاهدین خلق، ایدئولوژی مارکسیستی را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. با فرا رسیدن دوران فضای باز سیاسی ۱۳۵۵، بازرگان انرژی خود را صرف موضوعات حقوق بشر کرد و در دوران حکومت نه ماهه خود، تاکید آشکار وی بر اصلاح و کوچک کردن دولت به عنوان پایه و اساس جامعه طبیعی، بود. در دهه ۱۳۶۰ تلاش‌های بازرگان به توجیه الگوی

آزادبخواهانان مباحثات سیاسي در تضاد با افکار مبتنی بر اعمال آمرانه قدرت دولت معطوف شد.

زمینه کار

برای درک کامل مفهوم زبان سیاسی که آزادبخواهانان اسلامی، به ویژه بازرگانان، برای کسب نفوذ اجتماعی و قدرت سیاسی به کار برده‌اند، باید زمینه مباحثات آنها را شناخت. اصولاً مباحثات آزادبخواهانان اسلامی واکنشی در مقابل پنج جریان فکری بوده است که هر کدام از این جریان‌ها برای خود چارچوب مشخصی برای تعبیرات اجتماعی و تمایلات سیاسی دارد. اولین گروه تجددطلبان هستند که در بخش اعظم تاریخ معاصر ایران برای تحمیل شکل و محتوای استنباطات اجتماعی خود موضع برتر داشتند و از طریق حکومت پهلوی افکار خود را بیان می‌کردند: فلسفه این تجددطلبان اصولاً دیدگاهی احساساتی و تخیلی از هویت ملی ایرانیان با اشاراتی به امپراطوری‌های ایران باستان و نژاد آریایی بوده است. این گروه همچنین بر عنصر فارس در بافت چندگونه فرهنگی ایران و در مقابل سایر عناصر اقلیت تاکید داشت. علاوه بر این، گروه یاد شده اساساً دارای گرایشی غیرمذهبی بود و تحت تاثیر افکار اروپایی در حوزه‌های متعددی مثل علوم، فرهنگ، فلسفه و همچنین سیاست اعمال قدرت می‌کرد.

دومین گروهی که مورد خطاب آزادبخواهانان اسلامی قرار گرفتند جامعه روحانیون بودند. قبلاً به چارچوب عمومی تحولات تفکر اسلامی معاصر در ایران اشاره شد و بر این نکته تاکید گشت که جامعه روحانیون، چه جناح محافظه‌کار و چه جناح تندرو، در تعیین جهت اصلی تحولات افکار مذهبی نقش اصلی داشتند. با توجه به هدف این تحقیق، اشاره به این موضوع کافی است که از دیدگاه تجددطلبان اسلامی، نقش غالب روحانیون سنتی، حداقل تا انقلاب سال ۱۳۵۷ موضع سیاسی محافظه‌کارانه و ارتجاعی آنها بوده است. این موضع تجددطلبان اسلامی که اساساً بعد از انقلاب مشروطیت شکل گرفت عموماً خواستار نقش

سیاسی برای اسلام به طور کلی و برای روحانیون به طور اخص بوده است.

سومین مسلکی که آزادیخواهان اسلامی با آن روبرو شدند مارکسیسم بود. مارکسیسم به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم وارد حوزه آگاهی فکر عمومی شد و در سطوح مختلف اجتماعی تاثیر عمیقی بر شکل و محتوای تفکر سیاسی برجای گذاشت. افکار مارکسیستی نخست از طریق حزب توده طرفدار شوروی و بعداً توسط گروهی از نویسندگان مستقل و سازمانهای کوچک تندرو مثل فدائیان خلق وارد ایران شد. بخش اعظم خط فکری نوشته‌های مارکسیستی در ایران مرهون مجادلات جنگ سرد و نظریه دو اردوگاه و نظریه عدم وابستگی به شوروی است. در نوشته‌های مارکسیست‌های ایرانی موضوعاتی مثل ماتریالیسم، عمل انقلابی، مبارزه طبقاتی و امپریالیسم جای ویژه‌ای دارند.

چهارمین گروه افکاری که مورد خطاب آزادیخواهان اسلامی قرار گرفت نظریات طرفدار حکومت استبدادی بود که هیأت حاکمه در دفاع و توجیه حاکمیت خود از آنها استفاده می‌کرد. هیأت حاکمه در شکل‌ها و شیوه‌های مختلف به مفاهیم متعدد سنتی (مثل سلطنت باستانی ایران) و مفاهیم جدید (مثل برتری رشد اقتصادی بر پیشرفت سیاسی) متوسل می‌شد. سرچشمه این مفاهیم سنتی از یک سو نظریه «آرمانی» ای است مبنی بر این که حاکم دارای حق الهی است و از سوی دیگر نظریه «واقع‌گرایانه» ای که قوی حق دارد قدرت خود را اعمال کند. ریشه دلایل منطقی نوین در توجیه حکومت استبدادی به دهه بعد از انقلاب مشروطیت یعنی زمانی برمی‌گردد که شکست جنبش مشروطیت و آزادیخواهی آن منجر به تجدیدنظر در نظریه حکومت قانون از طریق نهادهای انتخابی و روی آوردن به نظریه حکومت قانون از طریق دولت متمرکز و مقتدر شد.

آخرین گروه افکاری که آزادیخواهان اسلامی ناچار به آن پرداختند، افکار عامه مردم بوده است. در واقع شناخت شعور اجتماعی مردم که

اسلام‌گرایان آن را اسلامی فرض می‌کنند، عامل مهمی در شکل دادن به ساختار تفکر و دیدگاه سیاسی آنها بود. فرهنگ سنتی ایران همیشه به شدت انباشته از افکار مذهبی بوده و این مشخصه از فرهنگ موجب شد تا تجددطلبان اسلامی و از جمله بازرگان به آن بپردازند.

دین

مفهوم دین را در ایدئولوژی تجددطلبان اسلامی معاصر باید در چارچوب تسلط افکار مذهبی بر فرهنگ و استنباط‌های عامه مردم نگریم. به طور معمول و سنتی، ذهن عامه مردم به فرهنگی اعتقاد داشته که بر تقدیرگرایی به عنوان مشیت الهی مبتنی بوده و قایع غم‌انگیز زندگی اولیای شیعه بر آن سایه افکنده است. علاوه بر این ذهن عامه مردم دخالت‌های فوق‌طبیعی را در زندگی و حوادث روزانه پذیرفته است. گرچه این تلقی مذهبی نفوذ خود را تا حدودی از دست داده (به ویژه از زمان مشروطیت به بعد، و از طریق جریانات التقاطی یا تسلیم آشکار به افکار جدید) اما همچنان در بسیاری از حوزه‌های فکر عمومی تاثیر دارد. برخلاف این گرایش، تفکر غیرمذهبی است که عمدتاً از اروپا الهام گرفته و دین را به عنوان دژ جامعه سنتی، عامل عقب‌ماندگی و مانعی بر سر راه پیشرفت می‌بیند. در نتیجه غیرمذهبیون (سکولاریست‌ها) تلاش کرده‌اند تا این فرهنگ و نهادهای ناشی از عادات را به تدریج ضعیف کرده و از نفوذ آنها بکاهند. اقداماتی هم برای تغییر شکل این عادات جمعی به عمل آمده است، از جمله فرمان پوشیدن لباس متحدالشکل (۱۳۰۷)، کشف حجاب (۱۳۱۵) و تغییر تقویم اسلامی (۱۳۵۵).

در واکنش به اینگونه مبارزه میان فرهنگ سنتی (در اشکال محافظه‌کارانه و ارتجاعی آن) و افکار غیرمذهبی (در شکل تجددطلبانه تهاجمی آن) بود که بازرگان افکار خود را در مورد دین آشکار ساخت. وی از یک سو ناچار بود با آنچه که به نظر وی «اسلام خرافی، انحرافی، تشریفاتی و فردی» است از طریق «اسلام اصلی، اجتماعی، زنده و

زنده‌کننده» مبارزه کند^{۱۷} و از سوی دیگر می‌بایست با حرکت عنان گسیخته افکار غیرمذهبی که اخلاقیات سنتی جامعه را تضعیف می‌کرد، مواجه شود. بازرگان در تلاش‌های خود برای ساختن دیدگاهی مذهبی در مقابله با این دو موضع، نظریه تکامل دین را به وجود آورد. در این نظریه اعتقاد بر این است که افکار مذهبی به ناچار باید یک روند تکاملی را طی کند و در این روند دو راه وجود دارد: راه اول راه انبیاء است که رسالت آنها با پیامبری حضرت محمد (ص) خاتمه یافته و راه دوم راه بشر است که همچنان در جستجوی حقیقت اشیا است تا زمانی که سرانجام (در زمان نامعینی در آینده) به سطح درک انبیاء برسد. پیام پیامبران الهی چنین است: انسان خلیفه خداوند بر روی زمین است و مأموریت دارد تا از طریق کار و کوشش از طبیعت بهره‌برداری کند تا صفات والاتر خود را تحقق بخشد.^{۱۸} بازرگان مدعی است که این پیام الهی با تجربه انسان در طول تاریخ هماهنگ است زیرا انسان تحت تأثیر غریزه طبیعی به بهره‌برداری از طبیعت دست زده و از طریق کار علمی محیط جدیدی خلق کرده است.^{۱۹}

لازم به توضیح است که فکر «تکامل دین» فرصتی در اختیار آزادیخواهان اسلامی قرار می‌دهد تا از طریق آن به اصلاح تفکر سنتی پردازند و همچنین برای ایجاد ساختاری که در آن عناصر سنتی و نوین با هم ترکیب شده باشند به گردآوری تفکرات نوین اقدام نمایند. این فرصت، انعطاف‌پذیری چشمگیری برای مفسرین جدید دین فراهم می‌آورد و حوزه استفاده آنها از منابع، روش‌ها، تفسیر و نحوه ارائه وسعت می‌بخشد. فکر تکامل دین در مقابل دیدگاههای غیرمذهبی و

۱۷- بازرگان، مدافعات، ص ۶۴.

۱۸- برای این استدلال‌ها رجوع کنید به راه طی شده، از آثار اولیه بازرگان و بازیابی ارزشها، از آثار اخیر وی.

۱۹- سایر تجددطلبان اسلامی به ویژه سازمان مجاهدین خلق این موضوع را برگزیده و مطرح کردند. کتاب راهنمایی ایدئولوژیک اولیه مجاهدین به نام راه انبیاء، راه بشر، تحت تأثیر مستقیم فصلی از کتاب راه طی شده بازرگان نوشته شد.

سنتی، جایگاه نیرومندی را در اختیار آزادیخواهان اسلامی قرار می‌دهد.

یکی از جنبه‌های حیرت‌آور تفکر مذهبی بازرگان این است که وی حاضر نیست بین جهان مادی و جهان معنوی تفاوت قایل شود. در واقع وی نظریه بسیار رایج سنتی را درباره وجود روح مستقل و تغییرناپذیر انسان به نام نفس، نمی‌پذیرد. بازرگان برای توجیه روز قیامت و رستاخیز، تا آنجا پیش می‌رود که امکان نوعی انگشت‌نگاری ژنتیکی را در نظر می‌گیرد که در آن اعمال فرد در مولکول‌های او به رمز نوشته می‌شود تا در روز قیامت از طریق روندی بینهایت طولانی دوباره ساخته شود.

خلاصه کلام این که دیدگاه مذهبی بازرگان اساساً بر این پایه استوار است که انسان به عنوان خلیفه خدا به سلاح خرد و علم مجهز است تا بر محیط مادی خود تأثیر گذاشته و صفات الهی خود را تحقق بخشد. این دیدگاه در مقابل جهان‌بینی سنتی محافظه‌کارانه قضا و قدری و همچنین در رقابت با آنچه که به عقیده بازرگان مفهوم انسان خود محور و در نتیجه فاقد اصول اخلاقی در جهان‌بینی غیرمذهبیون است، خلق شد.

روحانیون

تا جنگ جهانی دوم تمامی مفسرین برجسته دین به اقشار روحانیون تعلق داشتند که یا در حوزه علمیه نجف و یا در مدارس قم (که نسبت به حوزه نجف جدیدتر بود) تربیت شده بودند. اما پس از سقوط رضاشاه، باز شدن فضای سیاسی و به دنبال آن رونق گرفتن افکار سیاسی - اجتماعی، ظهور پدیده مفسرین اسلامی غیر روحانی را که بازرگان به آن تعلق داشت تسهیل کرد. رابطه بین بازرگان به عنوان یک نماینده برجسته این گروه با روحانیون به چند دلیل قابل ذکر است. اول این که بازرگان به جامعه روحانیون نزدیک شد، با آنان باب گفتگو را گشود و ارتباط با آنان را حفظ کرد. علاوه بر این وی از نظر ارتباط‌های فکری هم با روحانیون محافظه‌کار سیاسی مثل آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، و

هم با روحانیون فعال و تندرو (که عمدتاً در دهه ۱۳۴۰ ظهور کردند) در تماس بود.

از نظر کلی بازرگان احترام زیادی برای روحانیون قائل بود و در آثار وی به ندرت می‌توان انتقاد مستقیمی از روحانیون مشاهده کرد. این موضوع تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در مورد تمامی تجدیدطلبان اسلامی به استثنای شریعتی که از بسیاری جهات به شدت ضد روحانی بود صدق می‌کند. بنابراین توانایی بازرگان برای نفوذ در جامعه روحانیون و جلب احترام آنها احتمالاً به دلیل اتخاذ شیوه همزیستی با آنان است و ارتباطی به «محتوای» آثار وی (که مشخصاً با نظرات روحانیون متفاوت است) ندارد. در واقع بازرگان، همراه با سایر مفسران غیرروحانی، سنتی را پایه‌گذاری کرد که قصد داشت مدعی الگوی اسلامی شود و بحث و گفتگویی شبیه بحث و گفتگوی روحانیون خلق کند. به علاوه، نوآوری‌هایی که بازرگان از لحاظ سمت‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی، روش کار، موضوع بحث و سایر مطالب به عمل آورد هم بر جناح محافظه‌کار و هم بر جناح تندروی روحانیون تاثیر گذاشت.

روابط بازرگان با روحانیون دارای هفت دوره مشخص است. در دوره اول (۳۲-۱۳۲۰) بازرگان از روحانیون و همچنین از جامعه مذهبی به طور کلی به دلیل روش سیاسی محافظه‌کارانه و درویش‌مسئله‌گانه آنها به نرمی انتقاد می‌کرد. بعد از کودتای دربار در سال ۱۳۳۲ و تا دوره فضای باز سیاسی (۴۲-۱۳۴۰) بازرگان تماس‌های خود را در سطح بالا هم از نظر شخصی و هم از نظر فکری شروع کرد و تبیین موضوعات اسلامی را در حمایت از جنبش ملی طرفدار حاکمیت قانون آغاز نمود. در دوره ۴۲-۱۳۴۰، زمانی که بازرگان با ایجاد نهضت آزادی ایران تبدیل به یک چهره معتبر اسلامی شد، در گفتگوهای که در میان روحانیون بلندپایه در مورد مسأله رهبری جامعه مذهبی (مرجعیت) جریان داشت شرکت کرد و از فکر تشکیل شورای رهبری مذهبی و همچنین ضرورت حساسیت رهبری نسبت به افکار عمومی حمایت